



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه یازدهم؛ سه شنبه ۱۳۹۲/۷/۱۶

اشکال دوم مرحوم امام علیه السلام بر قول شیخ و مشهور

علاوه بر اشکالاتی که بر قول مشهور و شیخ انصاری علیه السلام وارد کردیم، دو اشکال دیگر می توان بر این قول وارد کرد که هر دو اشکال به گونه ای در کلام مرحوم امام وجود دارد. ایشان ابتدا وجهی را به عنوان مؤید در فرق بین ملک و بین حق و سلطنت ذکر می کنند، سپس ترقی کرده و از آن تعبیر به دلیل می کنند. در ادامه مؤید دیگری در فرق بین حق و بین ملک و سلطنت ذکر می کنند که اشکال دوم حضرت امام علیه السلام عبارتست از:

حداقل در برخی موارد حق، تعبیر «أداء» صحیح است و گفته می شود «فلان أدى حق فلان»؛ [چراکه حق مانند دین، در بعض موارد علیه غیر اعتبار می شود و به عبارت دیگر در مورد حق، اعتبار عهده می شود] و اگر حق به معنای سلطنت باشد باید صحیح باشد که به جای حق، کلمه ی سلطنت را گذاشته و بگوییم «فلان أدى سلطنته أو سلطانه» در حالی که این تعبیر درست نیست.

[در تتمیم استدلال حضرت امام علیه السلام می گوییم] اگر کسی بگوید این که در مورد حق تعبیر «فلان أدى حق فلان» صحیح است، به این خاطر است که در حق معنای اضافه به «من علیه الحق» اشراب شده بر خلاف سلطنت، در پاسخ می گوییم: همان طور که قبلاً بیان کردیم سلطنت هم معنایی است که «مسلطاً علیه» می خواهد.

اشکال سوم حضرت امام علیه السلام بر قول شیخ و مشهور

ما حصل این اشکال که مرحوم امام علیه السلام آن را فی الجمله پذیرفته‌اند، به این صورت است:

ما وقتی موارد اطلاق حق را استقراء می‌کنیم به مواردی برخورد می‌کنیم که بر آنها اطلاق حق شده اما سلطنت - حتی سلطنت اعتباری - در مورد آنها معنا ندارد؛ مثلاً «استحقاق عقوبت نسبت به عاصی، استحقاق ثواب نسبت به مطیع، حق الجار علی الجار و امثال آن مانند حق والد بر ولد و بالعکس، حق معلم بر دانش‌آموز و بالعکس، حق طفل و ...» که نمی‌توان گفت فرضاً مطیع سلطنت بر ثواب دارد یا ولد و دانش‌آموز، سلطنت بر والد یا معلم دارد. پس در این موارد، سلطنت وجود ندارد و اگر هم عملی انجام گیرد از ناحیه‌ی «من علیه الحق» است نه «من له الحق»، پس معنای سلطنت در حاق آن وجود ندارد. بنابراین نتیجه این می‌شود که حق و سلطنت دو اعتبار جداگانه هستند و اعتبار حق، عین اعتبار سلطنت نیست.^۱

این‌که این موارد جزء حقوق فقهی نیستند ضربه‌ای نمی‌زند؛ چراکه حق اخلاقی با حق فقهی دو مفهوم

۱. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۴۳:

تحصل مما ذكر: أن الحق ليس ملكاً، ولا مرتبة منه، ولا سلطنة، ولا مرتبة منها؛ أي لا يكون عينهما، ولا أخص منهما، وإلا لما تخلّف عنهما.

و يؤيد المدعى بل يدل عليه: أن الملك في جميع الموارد إضافة بين المالك والمملوك، حتى في ملكية شيء في ذمة الغير؛ لأن الملكية متقومة بالإضافة الحاصلة المذكورة، وتكون ذمة المديون كمحافظة للمال، لا دخالة لها في اعتبار الملكية. و إن شئت قلت: حال الذمة حال الخارج بالنسبة إلى الأعيان الخارجية المملوكة، فكما أن الخارج ظرف للمملوك من غير دخالة له في اعتبار الملكية، كذلك الذمة.

و أما الحق، فكثيراً ما يعتبر بين ذی الحق و من علیه الحق، ففي حق الاستحلاف يكون للمدعى حق على المدعى عليه لأن يستحلفه، فيكون الاستحلاف مورد الحق، والمدعى صاحبه، والمنكر من علیه الحق، وإذا حلف المنكر أدى ما عليه، وليس في شيء من الموارد حال الملك كذلك، حتى في ملكية ما في الذمة كما عرفت.

و ما يرى من اعتبار «عليه» في الذم، فإنما هو باعتبار الدين لا الملك؛ إذ الدين له إضافة إلى الدائن و إلى المديون، فيكون فيه اعتبار «له» و «عليه» دون الملك؛ فإن اعتبار «عليه» ليس في شيء من موارد دخيلاً في اعتباره.

و يؤيده أيضاً: أنه يعتبر في الحق أحياناً الأداء كالدین، دون الملك؛ لأن الحق كالدین يعتبر في بعض الموارد على الغير، فيصح فيه الأداء، و يصدق عليه، و أما الملك فلا تعتبر فيه العهدة، و لا يصح فيه الأداء و التأدية، كما لا يصح ذلك الاعتبار في السلطنة، فلا يقال: «أدى سلطنته أو سلطانه» كما يقال: «أدى حقه».

ثم إن الظاهر أن الحق في مثل استحقاق العقوبة في العاصي، و استحقاق الثواب في المطيع، بل و حق الجار على الجار في الجملة و أنحاءها، من هذا القبيل فيكون لله تعالى حق على العاصي أن يعاقبه، و للمطيع - على ما قالوا حق على الله تعالى أن يشيبهه، مع عدم اعتبار الملكية و السلطنة في نحو الأخير بالضرورة.

نیست و بالوجدان می‌دانیم مفهوم حق در این موارد با مفهوم حق در مثل حق شفعه، حق خیار، حق حضانت و ... تفاوتی ندارد و همان‌طور که مرحوم امام تصریح فرمودند، حق اعتباری در همه جا به یک معناست.^۱ پس در این موارد هم حق معنای واحدی دارد، نهایت این‌که حقوق فقهی لازم‌الرعاية هستند ولی حقوق اخلاقی راجح‌الرعاية.

نتیجه: این دو شاهی که بیان کردیم، کافی است برای این‌که حق را غیر از سلطنت بدانیم.

۲. نظریه‌ی سید یزدی و میرزای نائینی رحمتهما: (حق ملک ضعیف)

نظریه‌ی دوم این بود که حق، مرتبه‌ی ضعیفه‌ای از ملک است. این نظریه در کلمات سید یزدی^۲ و میرزای نائینی رحمتهما وجود دارد و ثلثه من الأعلام^۳ نیز آن را تأیید کرده‌اند. طبق این نظریه باید ملک مفهومی مشکک باشد که قابلیت اشتداد و تضعف را دارد. به تعبیر دیگر باید مفهومی ذات مراتب باشد که از مرتبه‌ی بالای آن تعبیر به ملک می‌شود - علی‌الاطلاق و بدون قید - و از مرتبه‌ی پایین آن تعبیر به حق یا ملک ضعیف می‌شود.

محقق اصفهانی و مرحوم امام رحمتهما در مقابل این نظریه قرار گرفته و آن را نقد کرده‌اند.

۱. اگر فرمایش امام رحمتهما که حق در همه جا به یک معناست به صورت قضیه‌ی موجهی کلیه درست نباشد، می‌گوییم در اکثر موارد این چنین است.

۲. حاشیه‌ی المکاسب (للیزدی)، ج ۱، ص ۵۵:

أن كثيراً مما يعدّ من جملة الحقوق يمكن دعوى كونها من باب الحكم الشرعي الذي لا مجال فيه لجعله عوضاً في المعاملة فلا بدّ من بيان الفرق بينهما أولاً فنقول أمّا بحسب المفهوم و الحقيقة فالفرق واضح فإنّ الحقّ نوع من السلطنة على شيء متعلّق بعين كحقّ التّجوير و حقّ الرّهانة و حقّ الغرماء في تركة الميّت أو غيرها كحقّ الخيار المتعلّق بالعقد أو على شخص كحقّ القصاص و حقّ الحضانة و حقّ القسم و نحو ذلك فهي مرتبة ضعيفة من الملك بل نوع منه و صاحبه مالك لشيء يكون أمره إليه.

۳. نهج الفقاهة (للسيد الحكيم)، ص ۶:

الحق في اللغة و العرف الأمر الثابت في قبال الباطل غير الثابت و في الاصطلاح الحقية عبارة عن نوع من الملكية التي هي نوع خاص من الإضافة بين المالك و المملوك و الاعتبار الخاص بينهما الذي هو معنى لام الملك في مثل قولك الفرس لزيد، فان اللام حاكية عن اضافة بين زيد و الفرس على نحو خاص يرى فيه الفرس من توابع زيد و شؤونه و لواحقه يعبر عنها بملكية زيد للفرس، فإذا باع زيد الفرس على عمرو صار الفرس ملكاً لعمرو و كانت الإضافة المذكورة بين الفرس و عمرو بعد ما لم تكن، كما انها حينئذ لا تكون بين الفرس و زيد بعد ما كانت و اما إضافة الحقية فهي نوع من الإضافة المذكورة تختلف معها باختصاصها بمورد خاص.

اشکال محقق اصفهانی رحمته بر نظریه‌ی دوم

محقق اصفهانی رحمته^۱ بر اساس مبنای مختار خود که ملکیت را مستعار از مقوله‌ی اضافه می‌دانند، در اشکال به نظریه‌ی دوم می‌فرمایند: حق مرتبه‌ی ضعیفه‌ای از ملک نیست؛ چراکه مقوله‌ی اضافه ذاتاً قابلیت اشتداد و تضعف را ندارد؛ چون مقوله‌ی اضافه «نسبت» است و امر آن دائر بین ثبوت و عدم ثبوت است؛ مثلاً در مورد أبوت و بنوت که از مقوله‌ی اضافه هستند نمی‌توانیم بگوییم ابوت زید، اشد از ابوت عمرو است و یا بنوت بکر، اشد از بنوت خالد است. بنابراین مقوله‌ی اضافه، بالذات اشتداد و تضعف نمی‌پذیرد.^۲

بله، مقوله‌ی اضافه بالعرض و به تبع معروضش می‌تواند دارای اشتداد و تضعف باشد؛ چون مقوله‌ی اضافه حتماً معروض می‌خواهد و اگر معروضش قابلیت اشتداد داشته باشد، مقوله‌ی اضافه هم بالتبع اشتداد

۱. محقق اصفهانی اصالتاً نخجوانی هستند و جدّ ایشان بعد از قرارداد ننگین ترکمنچای به اصفهان رفتند، سپس پدر ایشان به کاظمین مهاجرت کردند و محقق اصفهانی کودکی را در آن‌جا گذراند و بعد از مدتی برای تحصیل به نجف اشرف رفتند.

والد مرحوم ما (آیت الله سید جواد مدرسی یزدی رحمته) از یکی از بزرگان نقل می‌کردند که مرحوم اصفهانی با این همه تحقیق و مطالب فراوانی که داشتند، عبادات ایشان نیز عجیب بود؛ مثلاً هر شب یا سحر به زیارت حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفتند و زیارت عاشوراء را با صد لعن و سلام می‌خواندند.

۲. رساله فی تحقیق الحق و الحكم، ص ۴۳:

ربّما یقال: أنّ الحق مرتبة ضعیفة من الملك و أول مراتبه، فعدم كون الخمر أو الأرض ملكاً - یراد به كسائر الأملاك، لا الملك بهذه المرتبة الضعیفة.

و فيه: أنّ حقيقة الملك سواء كانت من مقولة الإضافة أو مقولة الجدة ليس لها مراتب مختلفة بالشدة و الضعف، حتى یكون اعتبارها فی مواردھا مختلفا باعتبار مرتبة قوية تارة، و اعتبار مرتبة ضعیفة أخرى.

بیانه: أنّ مقولة الإضافة كما حقق فی محله ليس لها وجود استقلالی، بل تابعة للمقولة التي تعرضها الإضافة، فإن كانت من مقولة تختلف بالشدة و الضعف - كالكيف مثلا - فلا محالة تتصف مقولة الإضافة بهما تبعا، فالحرارة قابلة للشدة و الضعف فتتصف مقولة الإضافة بالأحر و هكذا، و إن كانت من مقولة لا تجری فیها الشدة و الضعف فلا تتصف مقولة الإضافة بهما - كمقولة الجوهر مثلا - فإن زیدا المحيط علی عین فی الخارج ليس له و لا لتلك العین شدة و ضعف، حتى تتصف الإحاطة بهما بالعرض.

و أمّا مقولة الجدة فهي لا تتصف فی نفسها بالشدة و الضعف، بل تتصف بالزیادة و النقص، فإن الهيئة الحاصلة للرأس من العمامة أنقص من الهيئة الحاصلة للبدن من القميص، فإن الثاني أزيد إحاطة من الأول، لسعة المحيط و المحاط فی الثاني دون الأول، و اللازم هنا هو التفاوت بالشدة و الضعف، فان شخص هذا المانع لم تتفاوت جدته باعتباره ملكا أو باعتباره حقا، فلا معنى لدعوى تفاوت مراتب الملك شدة و ضعفا، و أمّا زیادة و نقصا فهو أجنبي عما نحن فيه، ضرورة أنّ المالك للعین و المنفعة أزيد ملكا ممن یملك أحدهما، فتبیّن أنّ جعل الحق بمعنی الملك لا وجه له، و دعوى اختلافه بالمراتب فاسدة.

✓ حاشیة كتاب المكاسب (للأصفهانی)، ج ۱، ص ۱۹:

نعم ربّما یقال: بأنّه مرتبة من الملك، نظرا إلى عدم ترتب جميع آثار الملك علیه، و قد بینا فی محله أنّ الملكية بأی معنى مقولی كانت ليس لها تفاوت بالشدة و الضعف، حتى یصح فی مقام اعتبار ذلك المعنى المقولی اعتبار شديدة تارة، و اعتبار ضعیفة أخرى.

می‌پذیرد؛ مثلاً حرارت، برودت، غضب، علم بنابر مشهور و ... که از مقوله‌ی کیف هستند، اگر مقوله‌ی اضافه بر آن‌ها عارض شود، به تبع معروضشان اشتداد می‌پذیرند و مثلاً می‌توان گفت «هذا الماء احرّ من ذاك الماء» که عنوان احرّیت اضافه است و به تبع حرارت، اشتداد می‌پذیرد. و هم‌چنین است علم که می‌گوییم فلان أعلم من فلان. اما در مورد ملکیت مانند «زید مالک الكتاب» از آن‌جا که معروض ملک، دو جوهر (زید و کتاب) است و جوهر اشتداد نمی‌پذیرد، لا محاله مقوله‌ی ملک هم که عارض بر جوهر می‌شود اشتداد نمی‌پذیرد ولو بالتبع. بنابراین ملکیت دارای مرتبه نیست تا بگوییم حق مرتبه‌ی ضعیفه‌ای از ملک است.

[مقوله‌ی جده نیز - بنابر قول کسانی که می‌گویند ملک مقتبس از مقوله‌ی جده است - فی نفسها متّصف به شدت و ضعف نمی‌شود، بلکه متّصف به زیادت و نقصان می‌شود؛ مثلاً هیئتی که برای سر از احاطه‌ی کلاه بر آن حاصل می‌شود، انقص از هیئتی است که برای بدن از احاطه‌ی پیراهن بر آن حاصل می‌شود، در حالی که لازمه‌ی قول ثانی قابلیت اشتداد و ضعف داشتن ملک است.]

بنابراین حق، مرتبه‌ای ضعیفه از ملک نیست و ملکیت قابل اشتداد و تضعّف نیست. در نتیجه کلام مرحوم نائینی و سید یزدی رحمتهما ناتمام است.

بررسی کلام محقق اصفهانی رحمته

محقق اصفهانی تلاش کردند که بیان کنند چون مقوله‌ی اضافه بالذات اشتداد نمی‌پذیرد، بلکه به تبع معروضش اشتداد می‌پذیرد، پس ملک هم که مقتبس از آن است قابل اشتداد نیست.^۱ در ردّ کلام ایشان می‌گوییم:

اولاً: این که مقوله‌ی اضافه بالذات اشتداد نمی‌پذیرد و فقط بالتبع می‌پذیرد، ربطی به ملک ندارد؛ چرا که ما اصلاً قبول نداریم ملک مقتبس از مقوله‌ی اضافه باشد. ممکن است مفهومی اضافی باشد ولی مبدئی که از آن اخذ شده اصلاً ربطی به باب مضاف نداشته باشد؛ مثلاً در مورد عالم، معلوم و عالمیت می‌گوییم: «عالمیت» مضاف حقیقی است و عالم و معلوم به اصطلاح، مضاف مشهوری^۲ هستند، ولی مبدأ عالمیت،

۱. البته این تقسیم‌بندی که بعضی مقولات بالذات اشتداد نمی‌پذیرند، ولی به تبع معروضشان قابلیت اشتداد را دارند، مسأله‌ی معروف فلسفی است که در کتب متعدد فلسفی و کلامی آمده است.

۲. الجوهر النضید، ص ۲۸:

علم است که بنابر مشهور کیف نفسانی است و ربطی به باب مضاف ندارد.

بنابراین در جواب محقق اصفهانی می‌گوییم: این که مالکیت، مضاف حقیقی است و مملوک و مالک مضاف مشهوری، این دلیل بر آن نیست که مبدأش یعنی ملک، مضاف باشد چنانچه همه قبول دارند مبدأ عالم، معلوم و معلومیت مضاف نیست - البته فقط فخر رازی ادعا کرده اضافه است ولی مشهور کلام ایشان را رد کرده‌اند - و مشهور بین فلاسفه این است که علم، کیف نفسانی است.

ثانیاً: بحث ما درباره‌ی ملک اعتباری است که بنا بر نظر شما مبدأ اعتبار و اقتباسش مقوله‌ی اضافه است که همان «إحتواء الشيء على شيء» است و چون اعتبار سهل المؤمنه است معتبر می‌تواند مقتبس را به گونه‌ای اعتبار کند که دارای اشتداد و تضعف باشد، هرچند مقتبس^۱ عنه آن قابلیت اشتداد و تضعف را نداشته باشد؛ مثلاً بگوییم إحتواء مرتبه‌ای از ملک آنقدر محکم است که به آسانی زائل نمی‌شود و دارای آثار زیادی است، اما إحتواء مرتبه‌ی دیگر ملک ضعیف است به این معنا که زود زائل می‌شود و آثار ضعیفی دارد. پس می‌توان مراتبی برای إحتواء در نظر گرفت که مرتبه‌ی بالای آن را ملک بنامیم بدون هیچ قیدی و مرتبه‌ی پایین آن را حق یا ملک ضعیف بدانیم.

خلاصه‌ی جواب دوم این شد که چون إحتواء امری اعتباری است، مانعی ندارد که اشتداد و تضعف اعتباری برایش فرض کنیم و قبلاً هم توضیح دادیم نیاز نیست عنوانی که اقتباس می‌شود، دقیقاً مانند مقتبس^۲ عنه باشد، هم‌چنین آثار آن‌ها هم نیاز نیست مشابه هم باشد.

نظیر این مطلب مرحوم اصفهانی را یکی از شاگردان ایشان^۱ در مبحث طهارت و نجاست مطرح کرده

المضاف من الأجناس العالیة و فیه مباحث:

... الثانی هو المضاف و هو قسمان حقیقی و مشهوری و ذلك لأنه إذا عقل بالقیاس إلى غیره فإما أن یکون له وجود خاص سوی ذلك و هو المضاف المشهوری كالأب و الابن فإن للأب وجوداً مغایر المعقولیة بالقیاس إلى غیره و إما أن لا یکون له وجود سوی معقولیته بالقیاس إلى غیره و هو المضاف الحقیقی كالأبوة و البنوة و هو المراد هاهنا.

✓ حکمة العین و شرحه، ص ۳۳۶:

«و المضاف یقال بالاشتراک علی نفس الاضافة» كالأبوة و البنوة «و هو الحقیقی و علی المركب منها» ای من الاضافة «و من معروضها و هو» المضاف المشهوری كالأب و الابن و علی المعروض وحده و هو خارج عن الفرض و لذلك اسقطه المصنف.

۱. فقه الشیعة (للسید الخویی)، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۱۲۷:

أنه قد استدلل علی نجاسة ولد الزنا بجملة من الروایات التي یأتی ذكرها ... فمنها: مرسله الوشاء عن ذکره عن أبی عبد الله عليه السلام: «أنه کره سؤر ولد الزنا، و سؤر اليهودی، و النصرانی، و کل من خالف الإسلام، و کان أشد ذلك عنده سؤر الناصب».

و فیه: أن الکراهة أعم من النجاسة المصطلحة، فإن الکراهة فی الأخبار و إن لم تکن ظاهرة فی الکراهة المصطلحة، لكنها لیست ظاهرة فی

که نجاست اشتداد و تضعف بر نمی‌دارد، اما همان‌طور که بیان کردیم چون نجاست امری اعتباری است می‌توان برای آن اشتداد و تضعف اعتباری فرض کرد؛ مثلاً بگوییم شیئی مانند بول، نجاستش اقوی است و با یک بار آب قلیل از بین نمی‌رود، اما نجاست شیء دیگر مانند خون، ضعیف است و با یک بار آب قلیل پاک می‌شود.

جواد احمدی

خصوص الحرمة فيمكن أن يكون الوجه فيه القذارة المعنوية. و ذكر ولد الزنا في سياق الأنجاس لا يصلح قرينة لإرادة النجاسة، لإمكان أن يكون الوجه في الجميع هو القذارة المعنوية، كما يشهد لذلك التصريح بأشدية سئور الناصب، فإنها هي القابلة للتشكيك دون النجاسة الظاهرية.